

## توثیق قرآن بر قدرت مطلوب<sup>۱</sup>

منظر نریمانی زاده<sup>۲</sup>

### چکیده

تامل در آیات قرآن کریم راجع به مطلق قدرت و بررسی همه جانبه آن، مشخص می نماید که مفهوم قدرت، مانند سایر مفاهیم وحیانی برای تقریب اذهان مخاطبان و منادیان خویش، نیازمند وجود مصادیقی عینی است تا تبیین گردد و در این میان قدرت در وجه پسندیده، بتواند نقش خود را برای غایتی که برای آن در نظر گرفته شده به خوبی ایفا نماید.

این نوشتار با هدف تبیین موضوع قدرت و واکاوی مطلوب بودن آن از منظر قرآن کریم مطابق آیات وارده در مورد سلیمان نبی(ع) می باشد. از این رو، آنچه نگارنده در زمینه ی موضوع این مقاله در صدد تشریح آن است، با عنایت به کلام وحیانی پروردگار و استعانت از روایات مربوطه، با بهره مندی از شیوه توصیفی- تحلیلی و روش کتابخانه‌ای مورد بررسی واقع گردیده است.

بنابراین، نگاه قرآن بر حضرت سلیمان (ع) به عنوان نمونه قدرت مطلوب و پسندیده به منظور آشکار ساختن مفهوم دقیقی از قدرت در کلام وحیانی پروردگار نصب العین قرار گرفته است. این امر ما را بر آن می دارد تا

---

۱. تاریخ دریافت ۹۸/۲/۲۴ تاریخ پذیرش ۹۹/۱۰/۵

۲. دانش آموخته ی دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم قرآنی کرمانشاه، ایمیل: narimanimanzar@yahoo.com

شناختی کافی و وافی از قدرت را منطبق بر سیمایی که قرآن از مصادیق آن در خلال داستان سلیمان نبی(ع) متبلور شده است، به دست دهد. لذا با شناخت قدرت مطلوب، می توان قدرت نا مطلوب را متمایز و منفک نمود.

**کلید واژه ها:** قرآن، قدرت مطلوب، سلیمان نبی (ع) و انسان و الدرالمنثور.

## ۱- مقدمه و طرح مسأله

مسأله ی عدالت ورزی حاکمان و در واقع کاربست قدرت و مهار آن؛-گرچه عدالت ورزی رابطه نزدیک با اعمال قدرت دارد ولیکن محور بحث محقق در اینجا قدرت است نه عدالت - قدمتی به بلندای تاریخ تفکر و زیست بشری دارد. دغدغه ی برقراری حکومت عدالت اندیش توامان با قدرت همواره یکی از خواسته ها و آرزوهای بشری بوده و همواره اندیشه ی او را به خود مشغول داشته است. اینکه قدرت مطلوب چگونه است و آیا اساسا خود قدرت هدف است یا وسیله ای برای رسیدن به هدف؛ از قدیمی ترین و اساسی ترین پرسش های سیاست اندیشان بوده است. در این رابطه نظریات و اندیشه های متفاوت و گاهی هم متناقضی ارائه شده است. از آنجا که این نظریه پردازان بدون توجه به آیات و روایات به عنوان منابع اصیل دین مبین اسلام به بحث و فحص در این زمینه به داوری نشسته اند نمی توان بر روی این نظرات حکم قطعی داد. براساس دیدگاه نظریه پردازان دینی، قدرت فساد نمی آورد بلکه اشخاص صاحب روح کوچک و مغز کوچک و فاقد قدرت روحی هنگامی که به قدرت می رسند خطرناک و فاجعه آفرین می شوند(امام خمینی، ۱۳۶۱، ص ۱۴). همان گونه که مشخص است قدرت هسته ی حکومت بوده و به منزله ی سر است برای بدنه ی جامعه، که منجر به رساندن انسان ها به سعادت دنیوی و اخروی از طریق حکومت عدالت اندیش می گردد.

آنچه به طور خلاصه محتوای این نوشتار را دربر می گیرد رسیدن به مفهومی واضح درباره ی به کارگیری قدرت در جهت مطلوب و اصلاح و آبادانی زمین و اهل آن، بر اساس آیات قرآن کریم به ویژه آیات مربوط به داستان حضرت سلیمان(ع) می باشد.

قرآن کریم، حضرت سلیمان نبی(ع) را به عنوان حاکمی عدالت پیشه و درستکار و در جهت اصلاح جامعه معرفی می کند که از خداوند طلب قدرتی می کند که تا ابدالدهر پس از وی سزاوار و شایسته ی هیچ احدی به جز وی نباشد. بر این اساس، نوشتار حاضر در پی یافتن پاسخ این مسأله است که آیا قدرت مطلوب و به تبع آن حکومت مطلوب می تواند وجود داشته باشد یا فقط در حد یک نظریه ی رؤیاپردازانه و خوش باورانه و غیرعملی است؟ و عینیت این موضوع در کجا و با چه معیارها و مصادیقی نشان داده شده است؟

## ۲- مفهوم شناسی قدرت:

۲/۱- تعریف لغوی قدرت: قدرت به مفهوم توانستن و داشتن توانایی است(قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۲۴۶)، و گاه به معنای قوه ی واجد شرایط تأثیرگذاری است. این واژه ی عربی، مصدر ثلاثی مجرد «قَدَرَ» به معنای «ظرفیت واقعی و حد نهایی و کامل هر چیز» است(معین، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۶۴۴)، که با «علی» متعدی می شود و ضمن آنکه به مفهوم تمکن و تسلط بر کسی یا چیزی است، مترادف با قوت و طاقت است(راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۶۳۹).

«قدرت» را تلویحا با «اختیار» هم افق می شمارند؛ و معنای اینکه گفته می شود «انسان قادر مختار است» آن است که اگر بخواهد کاری انجام بدهد، آن را انجام می دهد و اگر نخواهد، آن را انجام نمی دهد(طریحی، ۱۳۶۲، ص ۴۶۶). و در جایی دیگر، صریحا میان قدرت و اختیار ملازمه برقرار کرده و قدرت را «همان توان استطاعت بر کار» برمی شمارد(وجدی، بی تا، ج ۱۴، ص ۶۴۷). قدرت، قوت و توانایی برانجام دادن کار و ترک آن است؛ یعنی هرگاه انسان، انجام دادن و ترک کاری را، چه مادی باشد یا معنوی، اراده کرد بتواند انجام دهد(المصطفوی، ج ۹، ص ۲۰۵) لفظ «قدرت» را در زبان فارسی به توانستن و توانایی داشتن معنا و آن را به معنای اختیار (مقابل جبر) محسوب می کنند(دهخدا، ۱۳۷۸، ج ۳۷، ص ۱۷۶).

همچنین برای لفظ قدرت، نیز دو معنای مشابه (توانایی داشتن و توانستن) و سه مفهوم مرتبط (صفتی که تأثیر آن بر وفق اراده باشد، مبدأ قریبی که افعال مختلف از آن صادر شود و قوه ای که مستجمع شرایط تأثیر باشد) پیشنهاد شده است (معین، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۶۴۴).

قدرت در مفهوم تمکن و تسلط بر کسی یا چیزی به کار می رود و بعضی دیگر آن را به معنی غنا و ثروت گرفته اند که طبعاً با نوعی مجازگویی همراه است و در واقع در این گونه موارد «قدرت» را بر عوامل قدرت اطلاق کرده اند (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۴۶۸).

۲/۲- تعریف اصطلاحی قدرت: قدرت در اختیار برای به جا آوردن کاری و ترک آن است و اظهار قدرت، به فعلیت رساندن عمل و به ظهور رساندن آن به گونه‌ای است که اراده و اختیار کرده است. قدرت یک کیفیت نفسانی است که منشأ انجام کاری یا ترک آن خواهد شد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ص ۲۶۸).

لفظ «قدرت» در علوم مختلف معانی اصطلاحی ویژه ای دارد. در اصطلاح سیاسی، توانایی اجرای کار خاص، توانایی شخص برای وادار کردن دیگران به تسلیم در برابر خواست خود به هر صورتی، توانایی یک طبقه برای تحقق منافعش در برابر طبقات دیگر و قدرت ناشی از داراییهای محسوس و غیر محسوس است. (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۷۶، ص ۳۳۵-۳۳۴)

به عبارت دیگر قدرت عبارت است از فرصت و توانی که یک بازیگر با جایگاهی که دارد می تواند اراده ی خودش را با وجود مقاومت دیگری و به رغم میل دیگران، اعمال و اجرا کند و به فرد امکان می دهد تا اراده اش را حتی به رغم مقاومت دیگران بر آنها تحمیل کند (وبر، ۱۳۷۵، ص ۱۳۹). آرنه تعریفی که از قدرت ارائه می دهد این است که: «قدرت متناظر با توانایی آدمی نه تنها برای عمل کردن، بلکه برای عمل در هماهنگی با گروه. بنابراین یک فرد به تنهایی نمی تواند دارای قدرت باشد بلکه قدرت خصیصه ی گروه می باشد و هنگامی که از فرد قدرتمند سخن می گوئیم کلمه ی

قدرت به طور مجازی به کار می رود و معنی واقعی آن، قوت می باشد» (آرنت، ۱۹۵۴، ص ۹۵).

راسل قدرت را این گونه تعریف می کند: «قدرت عبارت است از پدید آوردن آثار مطلوب» (راسل، ۱۳۵۱، ص ۵۵). برخی نیز در تعریف قدرت گفته اند که «مجموعه منابع و ابزارهایی است برای به انجام رساندن کار ویژه های حکومت» (بشیریه، ۱۳۸۰، ص ۲۹).

### ۳- ماهیت قدرت از دیدگاه قرآن کریم

وقتی از ماهیت یک موجود می پرسیم، به گونه ای پرسش از مشخصات و ویژگی های آن می کنیم. البته منشأ، مبدأ، عوامل شکل گیری، هدف و مؤلفه های آن را نیز می توان در زیرمجموعه بحث ماهیت، بررسی کرد. درباره ی ماهیت قدرت به عنوان مفهومی اجتماعی- انسانی، باید اشاره کرد که تبیین آن نسبت به منظومه های فکری گوناگون، متفاوت است. قدرت، مفهومی اعتباری است که در جامعه ظهور و بروز دارد و چپستی آن نیز به مبانی فکری و معرفتی هر سامانه وابستگی دارد. به نظر می رسد همه ی مکاتب فکری، این مسأله را نیز می پذیرند که قدرت، «وسيله» است و فهم ماهیت آن به این موضوع مربوط است که در چه هدفی به کار گرفته می شود.

هرچند لفظ «قدرت» در قرآن کریم به کار نرفته است؛ ولی از آنجا که اسلام آیینی اجتماعی- سیاسی است و بسیاری از روابط اجتماعی زمان خود را درهم فرو ریخت و برای زمان ها و مکان های پس از خود نیز برنامه ارائه کرده است. در واقع اسلام نمی تواند نسبت به یکی از پایه ای ترین مفاهیم موجود در جامعه به عنوان دینی واقع گرا، دیدگاهی نداشته باشد. قرآن به عنوان کتابی که منبع بنیادین اندیشه ی سیاسی اسلام است، قدرت را به عنوان پدیده ای که «هست» به رسمیت می شناسد و با تأمل می توان برخی از آن مناسبت ها را از دیدگاه آن بررسی کرد.

از دیدگاه قرآن، در نگاه اول، قدرت همچون دیگر مفاهیمی که سرمنشأ اثر و حرکتی در جامعه‌اند، مثبت ارزیابی می‌شود. قدرت، نعمتی است که می‌توان از آن بهره‌های بسیار گرفت تا جامعه‌ی انسانی به آرمان‌های متعالی خود دست یابد.

در آیه ۲۶ سوره مبارکه آل عمران آمده است که خداوند می‌فرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «بارالها! مالک حکومت‌ها تویی؛ به هر کس خواهی، حکومت می‌بخشی؛ و از هر کس خواهی، حکومت را می‌گیری؛ هر کس را خواهی، عزت می‌دهی؛ و هر که را خواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست؛ تو بر هر چیزی قادری.

علامه طباطبایی ذیل آیه مذکور می‌فرماید: «ملک (و قدرت) به‌طور مطلق، شامل هر نوع زمامداری حق یا باطل و عدل یا ستم می‌شود. ملک، فی‌نفسه موهبتی از مواهب الهی و نعمتی است که می‌تواند باعث آثار نیک در جامعه انسانی شود؛ به همین دلیل خداوند متعال، نفوس انسانی را بر دوست داشتن و گرایش به ملک سرشته است. ملکی که به دست غیر اهلش افتاده؛ از حیث اینکه ملک است، ناپسند نیست، امر مذموم یا برای آن است که فردی ناشایست آن را به دست گرفته است که در جهت ستم و غصب حقوق دیگران به‌کار می‌برد، یا به دلیل سیرت و باطن پست آن فرد است با آنکه بر سیرت نیکو تواناست. به بیان دیگر، ملک و قدرت نسبت به کسی که اهلیت آن را دارد، نعمتی از خدای سبحان است و نسبت به کسی که شایستگی آن را ندارد، نعمت خواهد بود. به‌هرحال، این قدرت، منسوب به خداست و امتحانی است که با آن بندگان را می‌آزماید» (طباطبایی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۱۳۱).

بنابراین از این منظر، قدرت عاملی است که باعث حرکت در جامعه می‌شود و از آثار و کارکردهایی که در جامعه برجای می‌گذارد، می‌توانیم به داوری درباره‌ی آن پردازیم. گاهی این حرکت باعث پویایی و پیشرفت است و گاه باعث پسرفت و عقب‌گرد. گاهی ظلم و استکبار به دنبال می‌آورد و گاه عدالت و خیرخواهی؛ به عبارت

دیگر، قدرت، مفهومی ابزاری است و مهم آن است که این ابزار در چه جهتی به کار گرفته می‌شود؛ گاه مطلوب و گاهی نامطلوب.

در نگرش قرآن، قدرت به عنوان امری پیشینی که لازمه ی ساحت اجتماعی-سیاسی انسان است، مورد توجه قرار دارد؛ با تأکید بر آنکه همه ی هستی در منطق و زبان قرآن، رویکردی سعادت محور و فضیلت اندیش دارد و قدرت نیز تا هنگامی در مسیر هدایت حرکت می‌کند که از مدار ارزش‌های الهی دور نشود: «مراتب متفاوت هستی در این بینش یکتانگری ما در عین اختلاف و کثرت، گوناگونی و میناگری‌های ظهور و تجلیات از یک سو و اختلاف در شدت و ضعف و پیشی و پسی از سوی دیگر، همه از یک وحدت ناگسستنی و این‌همانی عینی و تحقیقی سرچشمه می‌گیرند و همین خصیصه ی یکتایی و همگانی بودن که در نهاد طبیعت هستی بازیابی می‌کنیم، ما را با قاعده «وحدت در کثرت و کثرت در وحدت» رهنمون می‌شود» (حائری یزدی، ۱۳۸۵، ص ۲۵). قدرت نیز که بهره‌ای از هستی دارد، تا هنگامی دارای مشروعیت است که در جهت اهداف توحیدی و سعادت انسان در حرکت باشد.

پیش‌تر گفته شد که قدرت، پدیده‌ای ذاتا نیک و مطلوب و یکی از نعمت‌های خداوند به‌شمار می‌آید؛ بنابر این سلیمان(ع) از آفریدگار جهان می‌خواهد: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مَلِكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِتْكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»؛ (ص/۳۵) "گفت: پروردگارا! مرا ببخش و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ‌کس نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای"؛ «ملک» به معنای فرمانروایی و ضبط چیزی که در آن تصرف شده است، با حکم و فرمان خاص (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۷۷۵) و این حکم و سلطنت با قدرت معنا می‌یابد و هنگامی که از مدار حقیقی خود دور می‌افتد و ابزار دست طاغوت در جهت ظلم و ستم و منافع شخصی می‌شود، نامطلوب است و قرآن انسان را به دوری از آن فرامی‌خواند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ»؛ (نحل/۳۶) "ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید!» خداوند گروهی را

هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود".

راغب در مفردات می‌نویسد: «قدرت وقتی برای انسان به‌کار می‌رود، هیئت و حالتی است که به‌وسیله‌ی آن می‌تواند کاری انجام دهد و هنگامی که وصف خدای متعال است، به معنای نفی عجز و ناتوانی از اوست. محال است که بتوان به غیر خداوند، عنوان «قدرت مطلق» را داد؛ هرچند شاید به‌طور لفظی برخی به‌کار می‌برند. هرکس به جز خداوند که وصف قدرت به او اطلاق می‌شود، از جهتی قادر و از جهتی دیگر، عاجز است و فقط خداست که عجز از او منتفی است. بر این اساس، گفته می‌شود «قدیر» یعنی او تواناست بر آنچه بخواهد، طبق آنچه اقتضای حکمت است؛ نه کمتر و نه بیشتر؛ بنابر این در واقع صحیح نیست این وصف به‌کار رود، مگر برای خداوند. لذا در قرآن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره/۲۰) «مقتدر» نیز معنایش نزدیک به همین معناست. هنگامی که این معنا برای خداوند به‌کار می‌رود، معنای آن همان «قدیر» است و هنگامی که برای انسان استعمال می‌شود، به معنای به‌دست آوردن قدرت است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۶۵۸). هرچه هست، یا خود اوست و یا از خود اوست. با توجه به اینکه «از» به‌گونه‌ای مستقل قابل تعقل و حتی تخیل نیست، سراسر هستی فقط اوست و هیچ چیزی جز «او» نیست؛ زیرا هیچ چیز را جز «او» در هستی مستقل نیست (حائری یزدی، ۱۳۸۵، ص ۳۳۴).

#### ۴- بینش دهی قرآن نسبت به حاکمیت جامعه

هر جامعه‌ی کوچک یا بزرگی به حسب خود، نیازمند داشتن حاکمیتی است که در آن جایگاه حاکم، قانون و مردم و رابطه‌ی بین آنها مشخص باشد. در جامعه‌ی الهی و اسلامی حاکمیت مطلق از آن خداست. (انعام/۶۲؛ یوسف/۴۰؛ قصص/۷۰) و همه‌ی امور در دست تقدیر اوست. (انسان/۳۰؛ آل عمران/۱۵۴) خداوند برای اجرای حاکمیت حکمت‌مدار بر اساس ویژگی انسان، با فرستادن پیامبران به عنوان حجت خود بر مردم، (نساء/۱۶۵) رابطه‌ی میان حاکمیت، حکم، حاکم و مردم را مشخص کرده

است. خداوند پیروی مردم از خودش را عینا در پیروی از پیامبر(ص) دانسته است. (نساء/۸۰) حکم پیامبر(ص) در حق مردم، همان حکم خداست و کسی در برابر حکم پیامبر حق انتخاب ندارد. (احزاب/۳۶) بنابر این، همان‌طور که حاکمیت و حکم خداوند بر اساس علم و حکمت است، (نساء/۱۱، ۱۷ و ۲۴) انتخاب رسولان و اولیای الهی نیز به تبع آن بر مبنای عدالت و آگاهی و حکمت است. بنابر این هرگاه فرمانی از سوی پیامبر، امام و حتی از سوی جانشینان آنان صادر شود، آن فرمان چون الهی است، باید مردم از آن اطاعت کنند(محمودی، ۱۳۸۵، ج ۷، ص ۴۰).

بر این اساس، چنین پیوند مستحکمی که در سایه ی رهبری الهی و مطمئن میان حاکم و مردم بر اساس عقیده و از روی برهان و حجت شکل گرفته است، جذابیت و بُرد آن فراتر از هر قدرت قهریه یا طمع ورزانه ای است. از طرف دیگر، جانفشانی، ایثار، اتحاد و اطاعت از حاکم از ویژگی های چنین پیوندی است که مبنای آن عقیده است نه تعصب و پیوندهای مالی، ملّی یا جهالت و بیگاری.

بنابر این نیاز فطری بشر به اجتماع و نیاز اجتماع به قانون و برنامه ریزی و ساماندهی ساختار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه از دلایل مهم تشکیل حکومت است. شناخت واقعی نیاز فطری بشر و فهم دقیق راهکار مناسب برای رفع این احتیاج، باعث پدید آمدن قبیله ها، قریه ها و اجتماعات گوناگون در سراسر جهان شده است. اجتماعات بشری به خاطر حفظ و بقای خویش و جلوگیری از هرج و مرج در ارتباطات و تعاملات، برای خود رهبر، دولت و حکومت تعیین کردند. محدودیت سرزمین های زیر نظر حکومت ها و سیری ناپذیری انسان، باعث شد دولت های حاکم بر هر جامعه ای، درصدد دست اندازی به سرزمین های دیگر باشند. نتیجه ی این رویکرد، نزاع، اختلاف، جنگ و خونریزی بود. از طرفی بعضی قدرت ها برای بقای خویش و تحکیم قدرت بیشتر با دیگر حکومت ها متحد شده و حکومت قوی تر و ماندگارتری را تشکیل دادند. مسائلی نظیر رفع نزاع ها و اختلافات، استفاده ی بهینه از امکانات زمین، تأمین صلح، آرامش و امنیت، بهره مندی یکسان مردم از نعمت های زمین و دوری از

اضطراب و ترس در سایه ی وحدتی همگانی، ناگزیر بشر را به سوی جامعه‌ای واحد زیرنظر حکومتی واحد می کشاند.

## ۵- یاد خدا در اوج قدرت

در منطق قرآن کریم صاحب قدرت همواره خدای بزرگ را در نظر دارد، در ماجرای حاضر کردن تخت ملکه‌ی سبأ در قرآن کریم پس از آنکه تخت، به چشم برهم زدنی نزد سلیمان(ع) حاضر شد، فرمود: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»؛ (نمل/۴۰) "این از فضل پروردگار من است".

این سیره و منش حضرت سلیمان(ع)، نمونه‌ی نیکی از حاکم شایسته است که خداوند به او در زمین قدرت بخشید؛ اسباب قدرت را در شرق و غرب زمین در خدمت او قرار داد، اما سرکشی نکرده و تکبر نوزید، ستم نکرد و سرمست قدرت نشد، از فتوحات خود ابزاری برای منافع مادی و به زنجیرکشیدن افراد، جماعت‌ها و سرزمین‌ها ساخت و اهل آن سرزمین‌ها را ابزاری برای اغراض شخصی و طمع‌ورزی خود قرار نداد، بلکه فقط به گسترش عدل می‌اندیشید. قدرت خویش را که خداوند در اختیارش نهاده بود، برای عمران، آبادی و اصلاح و برداشتن دشمنی‌ها و برپایی حقوق انسان‌ها به کار گرفت و سپس همه‌ی کارهای نیکی را که خداوند به دست او محقق ساخت، به رحمت و فضل خداوند نسبت داده و قدرت و سطوت خداوند را در اوج قدرت خویش فراموش نکرد، بلکه آن را ناشی از قدرت خداوند دانست.

سلیمان نبی(ع) با اینکه کارهای مهم زیادی انجام داده بود، روش مستکبران را پیشه نکرد، بر خود نبالید و بر مردم منت نگذاشت. انسان هر قدری قوی و نیرومند و متمکن و صاحب قدرت شود و از عهده‌ی انجام کارهای بزرگ برآید، باز هرگز نباید به خود ببالد و مغرور شود. این همان درس دیگری است که حضرت سلیمان(ع) به همگان تعلیم می‌دهد.

این ویژگی حاکمان و قدرتمندان الهی است، با آنکه فاتح و پیروزند، اما راه تخریب و تهاجم و سوءاستفاده را پیش نمی‌گیرند، از قدرت و اراده‌ی پروردگار غافل نمی‌مانند و طریقه‌ی ناسپاسی پیشه‌ی خود نمی‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۳). باری همان‌گونه که در مبانی قدرت مطلوب و مشروع اشاره کردیم، این امر ناشی از آن است که قدرتمند همه‌ی قدرت‌ها را از آن خداوند می‌داند. در نتیجه ظرف اجرایی قدرت خویش یعنی دنیا او را از یاد خدا غافل نمی‌سازد و همیشه به یاد دارد که زندگی این دنیا جاودان و ماندنی نیست؛ بلکه فقط گذرگاهی برای رسیدن به کمال است.

## ۶- دوری از استبداد

استبداد از ریشه‌ی «بَدَدَ» به معنای عمل به تصمیم و نظر خود بدون توجه به دیدگاه دیگران است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۸۰). حکومت استبدادی نیز نوعی از اعمال قدرت است که در آن مردم دارای نماینده، حق رأی یا هرگونه سهم دیگری در اداره‌ی امور کشور نیستند. ویژگی این نوع حکومت، نامحدود بودن قدرت و سرکوب مخالفان است (تافلر، ۱۳۷۰، ص ۳۹). در سازمان‌هایی که استبداد در آن حکمفرماست، اخلاق جمعی، مشارکت شهروندان و مشورت با آنها، و نیز فهماندن اهداف به آنان و ایجاد انگیزه درونی در ایشان جایی ندارد. در این شرایط، نیازها از بالا دیکته می‌شود، هدف و دستور هرگز نباید مورد سؤال قرار گیرد و شخص نافرمان‌بردار باید مجازات شود، آن هم مجازات سنگین (رفیع‌پور، ۱۳۷۶، ص ۳۸۸). در نظام‌های استبدادی نخستین چیزی که قربانی می‌شود، اخلاق، عدالت و حقوق سیاسی-اجتماعی شهروندان است. در کلامی از امام علی (ع)، استبداد رأی و مشورت، در مقابل هم قرار گرفته‌اند: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا» (حرّعاملی، ۱۳۶۷، ج ۱۲، ص ۴۰).

قرآن کریم درباره‌ی حضرت سلیمان (ع) هنگامی که از خداوند درخواست قلمروی فرمانروایی بی‌مثال کرد می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ

مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (ص/۳۵). ملکی که حضرت سلیمان (ع) از خدا درخواست می‌کند برای خود و به منظور لذت زندگی دنیا نبود، بلکه مرادش آن بود که به وسیله‌ی ملک و چیرگی و کشورداری حکومت خدا را در زمین برپای دارد تا وضع موجود شرک سیاسی و اجتماعی و جز آن دو را از میان ببرد و مستضعفان را به حق رهنمون شود، و چه آرزوخواهی بزرگ‌تر از این آرزوطلبی؟! درواقع سلیمان می‌دانست که پیامبر است و بر حق می‌رود، از این‌رو برای تحقق بخشیدن به هدف‌های رسالت خود از خدا درخواست ملک و قوت کرد. و هرکس زندگی او را مطالعه کند آن را جهادی برای برافراشتن کلمه‌ی الله می‌یابد نه استبداد و قدرت‌خواهی استکباری.

در نظام استبدادی «شخص در کاری که شایسته مشورت است، بر رأی خویش اکتفا می‌نماید. استبداد، صفت حکمرانی است مطلق‌العنان، که در امور رعیت چنانکه خود خواهد تصرف نماید، بدون ترس و بیم از حساب و عقابی محقق» (کواکبی، ۱۳۶۲، ص ۴۳).

اما در نظام شورایی، فرهنگ نقادی از سوی شهروندان و نقدپذیری از سوی حاکمان در نظام‌های سیاسی رواج می‌یابد و بستری مناسب برای حضور مردم در امور جاری، ساخت سرنوشت به دستان مردم و رسیدن به عدالت مهیا می‌شود. بنابر این، آموزه‌ی مشورت، بیش از هر امر، جنبه‌ی سیاسی- اجتماعی به خود می‌گیرد. نمونه‌ی آن، زندگی رسول خدا (ص) و رفتار ایشان با اصحابش است که همراه با رحم دلی، گفتار نرم، بخشش و طلب مغفرت در اشتباه‌ها و رایزنی و مشورت با آنان در امور اجتماعی- سیاسی بود. در احادیث آمده است که ایشان پس از نزول آیه‌ی «و شاورهم فی الأمر» فرمود: «أما إن الله و رسوله لغنیان عنها، و لكن جعلها الله تعالی رحمهً لأمتی، فمن استشار منهم لم یعدم رشداً و من ترکها لم یعدم غیاً»؛ (سیوطی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۵۹) "به راستی که خداوند و پیام‌آور او بی‌نیاز از مشورت هستند، ولی خداوند آن را به عنوان رحمت بر امت قرار داده است. پس کسی که مشورت کند، دارای رشد، هدایت و کامیابی خواهد شد و آن کس که آن را ترک کند، گمراهی و شکست را در پی خواهد داشت."

آنگاه که اخلاق مشورت‌گری از سوی حاکمان پذیرفته شود، طبعا دیدگاه‌های مردم را در امور حکومتی می‌شنوند و رأی آنان اتوار می‌گردد. با توجه به همین اصل اصیل است که در اندیشه‌ی سیاسی اسلام، استبداد و خودرأیی در ساحت اخلاق و سیاست رد می‌شود. از این‌رو، بر رهبر و کارگزاران جامعه است با مردم رایزنی کنند تا حکم آنان، در امور حیاتی و مهم یا مسائل جزئی و کلی در زندگی اجتماعی، استوار و منسجم گردد؛ چراکه مسأله امری فردی و شخصی نیست (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۳۴۸).

با توجه به همین اندیشه‌ی بنیادین است که هیچ حاکمی نباید با زور و خودکامگی، آزادی شهروندان را سلب کند و سپس ادعا کند برای جریان عدالت در جامعه می‌کوشد؛ زیرا با ورود استبداد از یک در، اخلاق و عدالت از دری دیگر بیرون می‌روند. بنابر این، عدالت اجتماعی بدون آزادی به‌دست نمی‌آید و آزادی سیاسی بدون عدالت محقق نمی‌شود و هر دو در کنار هم، بسترهای رشد و راه رسیدن به کمالات معنوی و اخلاقی را فراهم می‌آورند. عدالت در عرصه‌ی فردی و اجتماعی، ارزشی است که با فراهم شدن آن، استبداد از جامعه رخت برمی‌بندد و حقوق افراد در آن استیفاء می‌شود و جامعه به سوی کمال و سعادت گام برمی‌دارد.

از جهتی دیگر، آنگاه که حاکمی عادل باشد، اخلاق اسلامی حکم می‌کند برخلاف قانون عمل نکند؛ زیرا وی قانون آن کشور را بر اساس بیعت و تفاهم ایجاد شده، به عنوان سند و میثاق ملی پذیرفته است. پس نمی‌تواند خارج از آن رفتار کند؛ آن‌گونه که شرع نیز به او می‌گوید که باید بر اساس عهدی که با شهروندان آن سامان بسته است، عمل کند و بدان وفادار باشد. بنابر این، حکمران نمی‌تواند به هر بهانه‌ای زمینه خروج از قانون را به دستاویزهای مختلف فراهم آورد. عدل، نقشی راهبری در حکمرانی فراهم می‌کند و اخلاقاً فرد را به رفتار قانون‌مدار متعهد می‌سازد. با توجه به این مسأله است که استبداد و عدالت در یک اقلیم نمی‌گنجند.

## ۷- اصلاح امور جامعه و مبارزه با فقر

در هر جامعه‌ای، همواره اصلاح و بازاندیشی در بینش‌ها، رفتارها و برنامه‌ها مطلوب است. با این رویکرد می‌توان به افق‌های روشنی رسید. قدرت سیاسی می‌تواند اصلاح امور را در جامعه کاربردی کند. «اصلاح» از «صَلَحَ»، خلاف «فَسَدَ» و در بردارنده‌ی خیر، صواب و نیکی در امور است (فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۴۵). خداوند در قرآن کریم از زبان حضرت شعیب (ع) بیان می‌کند: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَ لَكُمْ إِلَهًا وَلَا أَنُفِثَ فِيكُمْ كَيْدًا وَأَنتُمْ كَافِرُونَ» (هود/۸۸) "گفت: «ای قوم! به من بگویید، هرگاه من دلیل آشکاری از پروردگار داشته باشم، و رزق (و موهبت) خوبی به من داده باشد، (آیا می‌توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟! من هرگز نمی‌خواهم چیزی که شما را از آن باز می‌دارم، خودم مرتکب شوم! من جز اصلاح- تا آنجا که توانایی دارم- نمی‌خواهم! و توفیق من، جز به خدا نیست! بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم".

در داستان سلیمان (ع) نیز می‌بینیم که آن بزرگوار از خداوند درخواست ملکی عظیم و بی‌مانند می‌کند تا به سبب آن بتواند با اغنیا و ثروتمندان قوم مبارزه کرده و از این طریق بتواند فاصله‌ی طبقاتی بین آنها و فقرا را کاهش داده و عدالت اجتماعی را در جامعه برقرار سازد.

اصلاح در امری است که فساد و نقص دارد، چه در رأی باشد، چه در اخلاق و چه در کردار. با اصلاح کاستی و ناراستی رفع می‌شود و فساد از بین می‌رود (مصطفوی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۶۸). بنابر این مدیر و حاکم جامعه که دارای قدرت است، باید به دور از فساد باشد و جامعه‌ی خود را به صلاح فراخواند؛ چراکه مفسد اجتماعی و انحرافات محیط کمتر با اصلاحات فردی و موضعی درمان می‌شود، بلکه باید در درجه‌ای اول سردمداران جامعه و آنان که نبض سیاست، اقتصاد و فرهنگ را در دست دارند، اصلاح

شوند تا زمینه برای اصلاح بقیه نیز فراهم گردد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۸۱). این سردمداران همان‌ها هستند که قدرت را در اختیار دارند و بر جامعه چیره شده‌اند. آیا تأمین نیازهای مادی جامعه و تدبیر معیشت مردم، به خصوص حمایت از مستضعفان نیز از وظایف حکومت است یا این امر به تلاش فردی خود افراد و نهاده شده است؟ واقعیت این است که اهتمام به تأمین معیشت و رفع فقر و محرومیت، امری است که در اسلام بدان توجه جدی شده، برای این کار راهکارهایی در نظر گرفته شده است.

اولاً، اسلام بر دارایی‌های اغنیا سهمی برای نیازمندان در قالب مالیات همچون زکات و خمس قرار داده است. دولت به عنوان متولی مالیات باید این سهم را به نیازمندان برساند. علت عمده ی فقر دستهای از جامعه آن است که ثروتمندان وظیفه‌ی خود در قبال تنگدستان را به درستی انجام نمی‌دهند. ثانیاً، در عین اینکه در اسلام با رفاه زدگی و دنیاگرایی مخالفت می‌شود، اما کار و تلاش برای تأمین معیشت خود و رفع محرومیت از مردم در اسلام مورد تأکید است؛ زیرا فقر و تنگدستی آبرو، موقعیت اجتماعی و حتی ایمان افراد را به خطر می‌اندازد. از این رو، قرآن کریم نیز عمران و آبادانی را ستوده است. «وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَفِرُّوهُ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ» (هود/۶۱) "و به سوی قوم «تمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت! از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک، و اجابت‌کننده (خواسته‌های آنها) است" و امام علی (ع) در نهج‌البلاغه درباره‌ی خطر فقر فرموده است: «خیر دنیا و آخرت در دو ویژگی است: بی‌نیازی و پرهیزگاری و شر دنیا و آخرت در دو خصلت است: تنگدستی و آلودگی» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۳۰۲). نیز آن حضرت خطاب به فرزندش محمد حنفیه فرمود: «فرزندم از فقر بر تو می‌ترسم، از آن به خدا پناه ببر که مایه ی نقصان دین، آشفستگی عقل و

باعث دشمنی است» (نهج البلاغه/حکمت ۳۱۱). همچنین از ایشان نقل شده است که فرمود: «فقر مرگ بزرگی است» (نهج البلاغه/حکمت ۱۵۴).

از پیامبر بزرگوار اسلام (ص) نیز نقل شده است که فرمودند: «خدایا برکت در نان را به ما عنایت کن و نان را از ما مگیر که اگر نان نباشد، نمی‌توانیم نماز بخوانیم، روزه بگیریم و وظایفی که خدا به دوش ما نهاده است، انجام دهیم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۷۲). بنابر این، حکومت اسلامی وظیفه دارد که در اصلاح دنیای مردم و رفع فقر بکوشد و عوامل گرسنگی دسته‌ای و شکمبارگی جمع دیگر را ریشه‌کن سازد.

ثالثاً، حکومت اسلامی وظیفه دارد دست کسانی را که بر دارایی‌های عمومی مسلمان تعدی نموده‌اند، کوتاه نماید و دارایی‌های عمومی را از دست آنان رها سازد. از این‌رو، امیرالمؤمنین (ع) در روزهای آغازین حکومت خود، تقسیم برابر بیت المال، استرداد اموالی که پیش از آن حضرت عده‌ای ناعادلانه تصرف نموده بودند و رفع گرسنگی از محرومان را جزو برنامه‌های اصلی و مهم حکومت خود اعلام نمود (نهج البلاغه/خطبه ۱۵). اصلاح بلاد و عمران قلمروی حاکمیت خود، از توصیه‌های آن حضرت برای کارگزاران خود از جمله مالک اشتر، حاکم منصوب مصر بود (نهج البلاغه/نامه ۵۳).

اقتصاد، هم بعد اجتماعی دارد و هم پیامدهای مهم سیاسی در روابط بین‌المللی. داشتن اقتصاد مناسب برای عزت، استقلال و دفاع از سرزمین‌های اسلامی همواره لازم بوده است. از این طریق هم حکومت اسلامی را از مقاومت در برابر اراده‌ی سلطه‌جویانه خود بازمی‌دارد و هم راه نفوذ در میان افراد جامعه را برای خود می‌گشاید. و بدین ترتیب در دین و ایمان مردم تزلزل ایجاد می‌کند.

اسلام به دنیا نگرش ابزاری دارد. ابزار و امکانات مادی وسیله‌ای است برای حفظ حیات در جهت کمال انسانی که بندگی خداست. از این‌رو، آنچه که با روح اسلام منافات دارد، کار و فعالیت و افزایش تولید و کاهش وابستگی به دیگران نیست، اصل قرار دادن دنیا است. پس دنیایی مذموم است که انسان را از آخرت و خدا، که یاد آن

شرط وصول به کمال نهایی و پیوستن به حقیقت اصیل است، باز دارد نه دنیایی که مقدمه و مزرعه‌ی آخرت باشد.

## ۸- اقامه‌ی حدود الهی

یکی از اهدافی که در قرآن کریم برای قدرت در نظر گرفته شده است، این است که قدرت وسیله‌ای برای برپایی حدود الهی می‌باشد و صرف داشتن قدرت و حاکمیت هدف نیست. با توجه به اینکه مسیر انسان برای رسیدن به نقطه‌ی مطلوب از جامعه‌ی قانونمند می‌گذرد و قانون تعیین‌کننده‌ی مرزها و حدها است، در کلام خداوند تأکید می‌شود که رهبر جامعه اسلامی باید در سمت و سوی دستورات الهی حرکت کند: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْتِكَ اللَّهُ وَ لَّا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»؛ (نساء/۱۰۵) "ما این کتاب را به راستی بر تو نازل کردیم تا بدان سان که خدا به تو آموخته است میان مردم داوری کنی و به نفع خائنان به مخاصمت برمخیز".

این آیه نشان می‌دهد حکمرانی و قدرت برای آن است که حدود الهی و قانون خداوند در میان مردم حاکم شود. این امر با «لام تعلیل» بیان شده و سفارش شده است که بر اساس دستور خداوند، داوری شود و حکم حاصل گردد. در بیشتر موارد داوری و حکمرانی بدون قدرت، ممکن نیست و بر اساس رهیافت قرآن، اگر قدرتی وجود داشته باشد باید برای برپایی احکام دین و اجرا شدن دستورهای خداوند در جامعه باشد. این آیه هدف از نزول قرآن را حکم و داوری بر اساس دستور خداوند معرفی می‌کند.

در آیه‌ای دیگر خداوند به صراحت بیان می‌کند که از نشانه‌های مؤمنان این است که اگر قدرت و تمکن یابند، احکام دین را برپا می‌دارند: «الَّذِينَ إِذَا مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛ (حج/۴۱) "همان کسان که اگر در زمین مکانتشان دهیم نماز می‌گزارند و

زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. و سرانجام همه‌ی کارها با خداست."

بنابر این، هدف قدرت آن است که قدرتمندان با مسئولیتی که به دست می‌آورند، احکام دین را برپا کنند. قدرت از منظر ایمانی، مسئولیت آور است. مسئولیت قدرت در جهت آرمان‌های انسانی و برای برپایی حق و نابودی باطل است. افرادی که قدرتی در اختیار دارند، باید آن را مجالی برای رسیدن به اهدافی بزرگ بدانند که همانا برپایی زندگی بر پایه‌ی دستورهای حق است، نه منافع شخصی و گروهی. در این نگرش مؤمنان کسانی اند که خداوند آنان را یاری می‌کند؛ زیرا آنان رسولان را یاری کرده، از انسان در برابر همه‌ی نیروهای بدسرشتی که انسانیت او را نابود می‌کند و او را گمراه می‌سازد، پشتیبانی می‌کنند (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۸۶).

این هدف یکی از بنیادی‌ترین اهداف است که افقی را پیش روی قدرت برتر و حاکمیت می‌گشاید. بر اساس این هدف، خواسته‌های شخصی ملاک و معیار قرار نمی‌گیرند. آنها هرگز پس از پیروزی، در غرور و مستی فرو نمی‌روند، بلکه پیروزی‌ها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می‌دهند، ارتباط شان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۲۱).

اسلام با اجبار و تحمیل کسی را ملزم به قبول باورهای دینی نمی‌کند، بلکه می‌خواهد موانعی که بر سر راه هدایت و ایمان قرار داده شده است، برداشته شود تا زمینه‌ی ایمان آگاهانه و آزادانه افراد فراهم شود. در عین حال، تنها هدف حکومت اسلامی تأمین آزادی یا برابری نیست، سعادت‌جویی و کمال‌گرایی از اهداف نهایی و ارزش‌های غایی حکومت اسلامی است. از این‌رو، ساختار جامعه و شرایط سیاسی و فرهنگی باید به‌گونه‌ای باشد که در عین تأمین آزادی‌های مشروع، زمینه‌ی رشد و کمال او را فراهم سازد.

بسیاری از احکام اسلامی نیاز به قدرت اجرایی دارد. اجرای احکام کیفری اسلام، مانند حدود، دیات، قصاص و نیز فریضه‌ی والای جهاد با دشمنان دین و دفاع از

سرزمین و حقوق مسلمانان، بدون وجود حکومت و نیروی اجرایی با اقتدار میسر نیست. امر به معروف و نهی از منکر، در برخی مراتب آن نیز نیازمند قدرت اجرایی است. از این رو، از اهداف حکومت اسلامی اجرای احکام و تطبیق حدود الهی است. قرآن در این باره می‌فرماید: «الَّذِينَ إِن مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛ (حج/۴۱) "همان کسانی که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست".

بنابراین، زمینه‌سازی صحیح و معقول برای دینداری و بندگی خدا و اقامه‌ی نماز، وظیفه‌ای است که خداوند به عهده‌ی جامعه‌ی سیاسی دینی، به خصوص حکومت اسلامی گذاشته است. البته معنای اجرای حدود الهی، اجبار و اکراه به پذیرش عقاید و احکام اسلامی نیست. پیش از همه، وظیفه‌ی زعمای دین دعوت حکیمانه و فعالیت فکری و فرهنگی است. خداوند حکیم می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛ (نحل/۱۲۵) "با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت‌یافتگان داناتر است".

با اذعان به اولویت، بلکه لزوم اولویت روش فرهنگی برای ترویج دینداری، در برخی شرایط برای اجرای احکام و ارزش‌های الهی، صیانت از حقوق معنوی مردم و حفظ ارزش‌های الهی ضروری است. برای این کار چاره‌ای جز دخالت حکومت و استفاده از قدرت نیست. امام علی(ع) می‌فرماید: «بر امام واجب نیست جز آنچه را که خدا [به آن] امر فرماید و آن، کوتاهی نکردن در پند و نصیحت، تلاش در خیرخواهی، زنده نگه داشتن سنت پیامبر(ص) اجرای حدود الهی بر مجرمان، رساندن سهم‌های بیت‌المال به طبقات مردم است» (نهج البلاغه/خطبه ۱۰۴). طبق این بیان، امام از جانب خداوند مأموریت دارد که علاوه بر هدایت و راهنمایی جامعه، احکام الهی را اجرا کند و در توزیع و تقسیم امکانات عدالت را اجرا نماید.

در نگرش اسلام به حکومت، هدف از تصدی حکومت، بهره‌مندی بیشتر حاکم از مکنت و ثروت دنیا نیست، بلکه خدمت به دین خدا و یاری به خلق خدا است: «خدایا تو خود آگاهی که آنچه انجام دادیم، رقابت برای کسب قدرت و طلب مال دنیا نبود، بلکه می‌خواهیم نشانه‌های دین را بازگردانیم و امور شهرها را به سامان رسانیم، تا بندگان ستمدیده‌ات در امان باشند و بخش‌های وامانده از حدود تو اجرا شود» (نهج البلاغه/خطبه ۱۳۱).

محافظت از حلال و حرام الهی، اجرای حدود، دفاع از دین خدا، دعوت مردم به راه بندگی خدا از طریق حکمت، اندرز نیکو و گفت‌وگو به بهترین وجه (جدال احسن)، از وظایف امام به عنوان حاکم جامعه است» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۰۰).

#### ۹- نتیجه گیری:

در تحقیق پیش رو کوشیده‌ایم تا منافات نداشتن یک حکومت نیرومند با امکانات مادی فراوان و اقتصاد گسترده و تمدن درخشان با مقامات معنوی و ارزش‌های الهی و انسانی، تبیین گردد. برای اداره‌ی یک کشور آباد هم وسیله‌ی ارتباطی سریع لازم است، و هم به کار گرفتن نیروهای مختلف، و هم جلوگیری از نیروهای مخرب، هم توجه به مسائل عمرانی، هم تولید سرمایه از طریق استخراج منابع مختلف، و هم دادن اختیارات به مدیران لایق که همه‌ی اینها در کلام وحیانی پروردگار به طرز روشنی منعکس شده است. چرا که باتوجه به اینکه قدرت مطلوب، دارای نقشی بسزا در اجرا و تحقق عدالت در جامعه، پیروزی، حفظ تعالیم خداوند، حفظ حقوق افراد و تحقق وعده‌های الهی دارد. همه اینها در ویژگی‌هایی ترسیم شده که در لسان وحیانی و بلامناع قرآن کریم برای آن معیارهایی متصور شده است.

اصلاح امور جامعه، اقتدارگرایی در برپایی عدل و قسط و اقامه حدود الهی بدون کوچک‌ترین اغماض و تعارفی و ذکر و یاد نام خدا و احاطه آن بر احوال صاحبان قدرت، از این جمله‌اند که قرآن بر آنها موکداً صحنه نهاده است

لذا اگر ما بتوانیم هرچه بیشتر استفاده مطلوب از این نعمت الهی را در هدایت دنیوی و اخروی انسانها به صورت واضح و روشن نشان دهیم، به همان اندازه خود و دیگران را در رسیدن به درجات کمال یاری خواهیم نمود.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبۀ اللہ، (۱۴۰۴) شرح نہج البلاغہ، قم: کتابخانہ مرعشی نجفی.
۳. ابن ابی جمہور، محمد بن زین الدین، (۱۴۰۳) عوالی اللئالی، قم: انتشارات سیدالشہدا.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴) لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۵. آرنٹ، ہانا، (۱۹۵۴) قدرت مبتنی بر ارتباط، تہران: نشر نی.
۶. آقابخشی، علی و مینو افشاری راد، (۱۳۷۶) فرہنگ علوم سیاسی، تہران: نشر چاپار.
۷. بشیریہ، حسین، (۱۳۸۰) آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری)، تہران: نشر نگاہ معاصر.
۸. تافلر، الوین، (۱۳۷۰) جابہ جایی در قدرت، ترجمہ شہیندخت خوارزمی، تہران: نشر علم.
۹. جوادی آملی، (۱۳۸۷) جامعہ در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء.
۱۰. حائری یزدی، مہدی، (۱۳۸۵) ہرم ہستی، تحلیلی از مبادی ہستی شناسی تطبیقی، تہران: مؤسسہ پژوهشی حکمت و فلسفہ ایران.
۱۱. حرّعاملی، محمد بن حسن، (۱۳۶۷) وسایل الشیعہ، قم: مؤسسہ آل البیت.
۱۲. دہخدا، علی اکبر، (۱۳۴۴) لغت نامہ، تہران: انتشارات دانشگاه تہران.

۱۳. راسل، برتراند، (۱۳۵۱) قدرت، ترجمه نجف دریابندری، تهران: نشر خوارزمی.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۹۰) المفردات فی غریب القرآن، ترجمه حسین خداپرست، قم: نشر نوید اسلام.
۱۵. سیوطی، جلال الدین، (۱۳۷۱) الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
۱۶. صدرالدین شیرازی، محمد، (۱۳۶۶) تفسیر قرآن کریم، قم: انتشارات بیدار.
۱۷. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۸۰) المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۸. طریحی، فخرالدین، (۱۳۷۵) مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۱۹. فضل الله، محمدحسین، (۱۴۱۹) من وحی القرآن، بیروت: دار الملائک النشر.
۲۰. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱) قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۱. کواکبی، عبدالرحمان، (۱۳۶۲) طبایع الاستبداد، ترجمه عبدالحسین قاجار، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۲. نهج البلاغه.
۲۳. محمودی، محمدباقر، (۱۳۸۵) نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۴. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۵. معین، محمد، (۱۳۶۰) فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.

۲۶. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، (۱۳۷۴) تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۷. موسوی خمینی، روح الله، (۱۳۶۱) ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).
۲۸. وبر، ماکس، (۱۳۶۲) سلطه با کمک قدرت اقتصادی و از طریق آمریت، تهران: نشر نیکان.
۲۹. وجدی، محمدفرید، (بی تا) دایرة المعارف القرن العشرين، مصر: بی نا.